

انتخابات ۲۰۱۶ آمریکا؛ سیاست‌ها و پیامدها

با سخنرانی دکتر علی‌رضا میریوسفی*

اشاره:

نشست ماه این شماره از ماه‌نگار دیده‌بان امنیت ملی به بررسی چشم‌انداز انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۶ آمریکا و تأثیراتی که می‌تواند بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران داشته باشد، اختصاص دارد. در این نشست که با حضور دکتر علی‌رضا میریوسفی از دیپلمات‌های ارشد وزارت امور خارجه و اعضای هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی برگزار شد، سناریوهای محتمل در انتخابات پیش‌روی ریاست جمهوری آمریکا و پیامدهای آنها بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفت. نشست حاضر نسخه تدوین شده نشست فوق است.

خلیج فارس و تا حدودی خاورمیانه را تشکیل داده، دچار تحولاتی شده است.

در خصوص تأثیر این انتخابات بر ایران، در هر صورت برجام برای ایران توافقی است که نظام، سرمایه بزرگی را بر سر آن نهاده است و نتیجه یک روند ۱۳-۱۲ ساله است که ایران برای رسیدن به آن هزینه کرده است و قطعاً گرایش رئیس‌جمهور آینده آمریکا کم و بیش در نحوه اجرای برجام مؤثر خواهد بود.

یاد پرورنده‌های مانند داعش، نقش آمریکا بسیار مهم است. آمریکا تا به این لحظه داعش را به عنوان یک تهدید امنیتی فوری و مستقیم برای خود تعریف نکرده است. اگر رئیس‌جمهور آینده این سیاست را تغییر دهد، معادلات بسیاری در منطقه؛ از جمله در سوریه و عراق و... تغییر خواهد یافت.

در مقدمه کتابی تحت عنوان «طنز دموکراسی»^۱ از توماس دای، که آمریکا را براساس نظریه نخبه‌گرایی توضیح داده است، ادعا شده که جامعه آمریکایی به تدریج به این باور رسیده که آمریکا یک جامعه پلورال نیست و در آخرین نظرسنجی‌ها ۸۰ درصد مردم آمریکا به این اعتقاد دارند که

● **دکتر میریوسفی:** در خصوص انتخابات پیش‌روی ریاست جمهوری در آمریکا، در این که انتخابات ۲۰۱۶ برای خاورمیانه، ایران و عربستان و پرونده‌هایی مانند داعش و سوریه و عراق تا چه حد مهم است هیچ شکی نیست.

در آمریکا معمولاً می‌گویند هر رئیس‌جمهوری که بر سر کار می‌آید حداقل یک بار روند بازبینی سیاست‌ها^۱ را دارد؛ به عبارتی، چه کلینتون و چه ترامپ انتخاب شود حتماً در برخی از پرونده‌های مهم منطقه خاورمیانه بازبینی در سیاست‌ها را خواهند داشت و سعی می‌کنند این موضوع را مورد بررسی قرار دهند که آیا سیاست آمریکا در قبال ایران یا عربستان صحیح است؟ این مرحله بسیار مهم و حساس است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت و اینکه هر کدام از اینها اگر بر سر کار بیایند چه سناریوهایی وجود خواهد داشت؟ امروز شاید بیشتر از ایران، عربستان نگران انتخابات آمریکا است. می‌دانید که این معادله نفت در برابر امنیت^۲ که از دهه ۱۹۳۰ با تأسیس شرکت آرامکو شروع شده و اساس روابط عربستان و آمریکا و حتی اساس ترتیبات امنیتی منطقه

1. Policy Review
2. Oil For Security

* رئیس گروه مطالعات خاورمیانه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی و رایزن سابق نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد - نیویورک

با «چالش‌های هویت در آمریکا» ادعا می‌کند چالش اصلی آمریکا در قرن بیست و یکم، چالش هویتی خواهد بود. به اعتقاد وی یک بمب ساعتی در داخل آمریکا وجود دارد و آن بحران هویت در آمریکا است که هویت آمریکایی مبتنی بر WASP را با چالش مواجه می‌کند.

همان‌طور که دیوید فیشر در کتاب بذره‌های آلبیون^۵ نشان می‌دهد، ساختار اجتماعی آمریکا و اصول پنجگانه مسلط بر حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حقوقی این کشور، از بذره‌های چهارگانه انگلیسی تأثیر عمده‌ای گرفته‌اند، یعنی چهار گروه از انگلستان، مهاجرین اولیه به آمریکا بودند که هر کدام به منطقه‌ای از آمریکا سفر کردند و ساختار مستقل و جدیدی را از نخبگان متمایز آمریکایی را شکل دادند؛ شامل نخبگان فکری و دانشگاهی، نخبگان صنعتی، نخبگان کشاورزی و نخبگان املاک و زمین‌داری را تشکیل دادند. نخ تسبیح پیوند این نخبگان چهارگانه، هویت انگلیسی مبتنی بر WASP است، یعنی هویت برخواسته از نژاد سفید، انگلوساکسون و پروتستان. به همین خاطر تا قبل از ۲۰۰۸، رؤسای جمهور آمریکا در چارچوب هویتی WASP انتخاب می‌شدند و نامزدها خارج از آن شانس زیادی نداشتند. هانتینگتون ادعا می‌کند که از سال ۲۰۳۰ به بعد این ترکیب جمعیتی به نفع لاتین‌تبارها (هیسپن‌ها) تغییر می‌کند؛ چون در مطالعات دموگرافیک آمریکا نشان داده شده که رشد جمعیت این گروه از همه گروه‌های جمعیتی بیشتر است. هانتینگتون معتقد است که از ۲۰۳۰ به بعد اکثریت سفید انگلوساکسون پروتستان به تدریج به اقلیت در آمریکا تبدیل خواهد شد و این مسئله تنش‌های هویتی زیادی را در آمریکا ایجاد خواهد کرد.

به همین خاطر از سال ۲۰۰۸ نامزدهای خارج از دایره WASP به دو دلیل شانس بیشتری داشته‌اند. یکی این ساختار مستقر ترجیح می‌دهد شخصی رئیس جمهور شود که سیاه‌پوست یا هیسپن یا یهودی و یا زن باشد. برای این کار تشکیلات مستقر منابع مالی را به سمت کسی تزریق می‌کند که این ویژگی‌ها را دارد برای اینکه چالش‌های اجتماعی را کم کند؛ تفسیر دیگر این است که به هر حال چون ترکیب جمعیتی در حال تغییر است، نامزدی که خارج از چارچوب رسمی WASP باشد نظر گروه‌های اقلیت و خارج از WASP از جمله هیسپن‌ها را که مشارکت بیشتری هم در انتخابات دارند، بیشتر جذب می‌کند. از ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۶

سیاست‌های دولت آمریکا نه نماینده منافع عمومی یا مجموع اقلیت‌ها در آمریکاست؛ بلکه حاصل منافع وسیعی از اقلیت کوچکی در جامعه این کشور هستند. به عنوان مثال وقتی به جنبش وال استریت نگاه می‌کنید یا اینکه می‌بینید مردم به افرادی همچون ترامپ و سنדרز که خارج از جریان اصلی هستند، روی می‌آورند، نشان‌دهنده این است که اعتماد به ساختار سیاسی مستقر^۱ و دولت در داخل آمریکا بسیار کاهش یافته است. در آمریکا صرف‌نظر از اینکه چه کسی دولت و ریاست جمهوری را اختیار دارد، ساختار سیاسی مستقر یکسری منافعی دارد که تصمیماتش را به دولت تحمیل می‌کند. یک مثال بسیار بارز در این موضوع، بحث مهاجرت است.

از انتخابات ۲۰۰۸ به بعد چالش‌های نامزدهای جریان اصلی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا افزایش یافته است. تا قبل از ۲۰۰۸، اگر کاندیدایی خارج از جریان اصلی بود، می‌توانستید با قاطعیت بگوئید شانس در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا ندارد، ولی به تدریج تحولی که در داخل آمریکا ایجاد شده باعث به هم ریختن بسیاری از معادلات شده است. چند ماه قبل بسیاری اعتقاد داشتند چون سنדרز و ترامپ خارج از جریان اصلی هستند شانس چندانی ندارند، چون با مکانیزم‌های موجود امکان حذف آنها توسط تشکیلات مستقر بسیار زیاد است. با این حال این که پدیده‌ای به نام ترامپ برای اولین بار خارج از جریان اصلی توانسته در انتخابات مقدماتی، کاندیدای نهایی جمهوری خواهان شود، پدیده‌ای کاملاً قابل بررسی است. می‌توان این موضوع را در چارچوب «شورش WASP^۲» بررسی نمود.

چرا باید شورش WASP را جدی گرفت؟

همانگونه که اشاره شد نوعی عقلانیت در ساختار مستقر و نخبگانی که آمریکا را هدایت می‌کنند، جریان دارد. اثرگذاری این نخبگان در پروسه تصمیم‌سازی با فرآیند خاصی صورت می‌پذیرد. مرحله تصمیم‌سازی در آمریکا مراحل پنجگانه‌ای دارد و این تشکیلات وقتی زمانش برسد سعی می‌کنند افکار عمومی را بسازند. این پنج مرحله عبارتند از تزریق و جذب منابع، نظریه‌پردازی دانشگاهی، پیشنهاد سیاست‌نامه‌های^۳ پژوهشی، ساخت افکار عمومی و سرانجام وضع قوانین. هانتینگتون در کتاب جدید خود «ما کیستیم؟»^۴

1. Stablishment
2. white, Anglo-saxon, protestant
3. Policy Papers
4. who we are?

شانس‌های اصلی انتخابات خارج از WASP بودند، یعنی اواما سیاه‌پوست بود و هیلاری کلinton که شانس خوبی برای پیروزی در انتخابات داشت «زن» بود؛ یا در انتخابات مقدماتی ۲۰۱۶ شانس اصلی از سوی تحلیل‌گران به کسانی در حزب جمهوری‌خواه داده می‌شد که خارج از این چارچوب بودند. تندکروز، مارک رابو و بن کارسون همگی واجد چنین ویژگی‌هایی بودند. ترامپ تنها کسی بود که در میان این چهار شانس اصلی خارج از اینها قرار داشت. ترامپ نه تنها خودش در چارچوب و سبب قرار می‌گرفت تمام شعارهایش نیز در چارچوب همین طبقه و مناطق مرکزی و جنوبی آمریکا قرار داشت. در حزب دموکرات از جمله کسانی که شانس اصلی را داشتند، سندرز بود که هم خارج از جریان اصلی و هم یهودی بود و کلinton نیز که یک زن بود. به همین دلیل، اینکه ترامپ در چنین شرایطی که گفتمان به گفتمان خارج از WASP تبدیل شده، می‌تواند به کاندیدای اصلی جمهوری‌خواهان تبدیل شود، موضوعی است که بسیاری را در آمریکا غافلگیر کرده است.

متخصصین انتخابات آمریکایی مطرح می‌کنند که همچون اصل عدم قطعیت هایزنبرگ در فیزیک، در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نیز چنین اصلی وجود دارد: به ویژه در سال‌های اخیر مثلاً نقش نظرسنجی‌ها به شدت کاهش یافته و اکثر نظرسنجی‌ها اشتباه هستند. آخرین نظرسنجی که در روزهای آخر انتخابات دور قبلی ریاست جمهوری آمریکا انجام شد، نشان می‌داد رامنی ۴ درصد رأی از اواما بیشتر است که داخل آمریکا سر و صدای زیادی ایجاد کرد. باقی نظرسنجی‌ها می‌گفتند که به هر حال اگر اواما برود این یک انتخابات بسیار نزدیک و رقابتی خواهد بود در صورتی که نتیجه‌ای که انتخابات رقم خورد یک پیروزی یک‌طرفه و قاطع برای اواما بود که نادرستی و غیرقابل اعتماد بودن نظرسنجی‌ها را نشان داد.

نکته دوم این است که در آمریکا همواره در انتخابات ریاست جمهوری نگران پدیده‌ای هستند که آن را «سورپرایز اکتبر» می‌نامند، چون یک ماه قبل از انتخابات ممکن است پدیده غیرمنتظره‌ای اتفاق بیفتد که بسیاری از معادلات را تغییر دهد؛ به همین دلیل اصل عدم قطعیت یکی از مسائلی است که در انتخابات آمریکا بسیار مهم است و این که کسی نمی‌تواند با قطعیت از پیروزی هر کدام از این کاندیداها صحبت کند. نکته سوم درباره ویژگی‌هایی است که این دو کاندیدا داشتند و به آنها کمک کرده که به عنوان کاندیدای نهایی

در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا مطرح شوند؛ دونالد ترامپ به نظرم یکی از هوشمندترین کمپین‌های انتخاباتی را در این سال‌ها هدایت کرده و کاملاً حساب‌شده عمل کرده است. زمانی که ترامپ کاندیداتوری خود را اعلام کرد بسیاری این مسئله را شوخی فرض کردند؛ منتی وی تمام کارها و شعارهای خود را حساب‌شده پیش برد؛ مانند درگیری عمدی ترامپ با شاهزاده سعودی ولید بن طلال که بسیاری بعد از این جدل لفظی گفتند ترامپ یک شخص ضدسعودی و ضدعربستان است، در صورتی که هدف ترامپ عمدتاً انتخاباتی بود. بحث اسلام‌هراسی و عرب‌هراسی اگر چه بعد از ۲۰۰۲ در جامعه آمریکایی بطور علنی کمتر دیده می‌شود، ولی در بطن و پس‌دهن بسیاری از آمریکایی‌ها به ویژه در مناطق مرکزی و جنوبی آمریکا وجود دارد و این موضوع کاملاً به‌طور عمدی و حساب‌شده توسط ترامپ در این کمپین برجسته‌سازی شده است. قطعاً ترامپ از حساسیت آمریکایی‌ها نسبت به اعراب به شدت علیه کلinton نیز استفاده خواهد کرد. دو سه جمله‌ای که کلinton بعد از تیراندازی اورلاندو ضد عربستان و قطر و کویت گفت، مقدمه‌سازی برای پوشش نقطه ضعفی است که ترامپ از آن استفاده خواهد کرد.

درباره کمپین کلinton باید گفت که یکی از مهم‌ترین مواردی که به او کمک کرد، توانایی‌اش در جذب کمک‌های مالی است. یکی از موفق‌ترین کمپین‌های مالی را به دلایل متعدد ایشان داشت و بخشی دیگر به سابقه طولانی خودش و همسرش در سیاست برمی‌گردد. اما اگر بخواهیم مقایسه کنیم، کمپین ترامپ هوشمندانه و حساب‌شده‌تر از کمپین کلinton است چرا که در کمپین کلinton بیشتر از روش‌های معمول و قابل پیش‌بینی انتخاباتی استفاده شده است.

محاسبات قبل از نهایی شدن کاندیداتوری ترامپ، مبتنی بر این بوده که شخصی که بیشتر مورد تأیید جریان اصلی باشد، نامزد نهایی می‌شود. یقیناً ترامپ خارج از جریان اصلی و تشکیلات مستقر است و این امکان وجود دارد که یک کودتا در کنوانسیون نهایی حزب جمهوری‌خواه انجام شود. فرمول‌های سنتی انتظار دارند که کلinton شانس بیشتری داشته باشد، چرا که متعلق به جریان اصلی است، ولی دو اتفاق این مسئله را زیر سؤال می‌برد: ۱. هوشمندی‌ای ترامپ از خود نشان داده است و به حذف بقیه نامزدهای جریان اصلی مثل کروز و رابو انجامیده است. ۲. عدم قطعیتی است که در خصوص انتخابات آمریکا مطرح است.



موفقیت کدام کاندیدا به نفع و کدامیک به ضرر جمهوری اسلامی ایران است؟

اولین نکته این است که بسیاری معتقدند که اوباما یک استثنا در بسیاری جهات بود، از جمله این که بازمینی سیاست‌ها که دوره اوباما در خصوص ایران صورت گرفت، اولین بازمینی بود که نتیجه‌اش به خصومت بیشتر با ایران نینجامد. از زمان روی کار آمدن ریگان تا زمان اوباما، هر رئیس جمهوری در آمریکا بر سر کار آمده یک بازمینی سیاست‌ها راجع به ایران داشته است و حتی برخی دو بار این کار را کرده‌اند. همه این بازمینی‌ها در ابتدا با نیت بهبود روابط و تنش‌زدایی با ایران انجام شده ولی نتیجه همه آنها برعکس بوده است، به این دلیل که بعد از شروع این بازمینی، یکسری لابی‌ها داخل آمریکا (لابی‌های صهیونیستی و عربی و غیره) و هم پاره‌ای اتفاقات که مشخص نیست عمداً یا سهواً انجام شده، نتیجه نهایی این بازمینی‌ها را به ضرر ایران تغییر داده‌اند. این بازمینی‌ها از دوره ریگان تا جورج بوش پدر و پسر و کلینتون... باعث شدند تا دشمنی با ایران بیشتر شود و هیچگاه به نتیجه‌ای نرسیدند. اوباما اولین رئیس جمهوری در آمریکا است که یک بازمینی موفق در سیاست‌ها را در قبال ایران اجرا کرده و نتیجه آن هم برجام بوده است؛ یعنی چیزی بوده که اکثر اعتقاد دارند که تنش را مدیریت کرده و بیشتر نکرده است. به همین دلیل هر کسی بر سر کار بیاید اینکه از اوباما بهتر رفتار کند محل سؤال است.

نکته دوم این است که در پیش‌بینی رفتار رؤسای جمهور آینده به ویژه در سیاست خارجی به هیچ عنوان نمی‌توان بر شعارهای انتخاباتی تکیه کرد، چون همه در آمریکا می‌گویند که فصل انتخابات با فصل حکومت‌داری متفاوت است. به عنوان مثال اوباما شعارهای بسیاری را داده که عملاً انجام نشد؛ گوانتانامو و بحث قانون مهاجرت موضوعاتی بودند که مطرح کرد اما موفق به عملی کردن آنها نشد. بنابراین کسانی که می‌خواهند انتخابات و رفتار رئیس جمهور آینده آمریکا را آنالیز و پیش‌بینی کنند، معمولاً از شعارهای انتخاباتی به نتایج ملموسی نمی‌رسند و باید سوابق عمل سیاسی نامزدها را بررسی کند.

اگر به طور خلاصه بخواهم هیلاری کلینتون و ترامپ را مقایسه کنم؛ باید بگویم که ترامپ یک جعبه سیاه^۱ کامل، نه صرفاً برای ایران و عربستان بلکه برای همه طرف‌ها و حتی برای خود آمریکایی‌ها است، دلیلش هم این است که ترامپ هیچ‌گاه سیاستمدار نبوده است که سوابق و عملکرد سیاسی

وی قابل بررسی باشد. به همین دلیل این جعبه سیاه راجع به ایران می‌تواند از یک طیف بسیار خوب تا یک طیف بسیار وحشتناک تغییر کند. ترامپ یک بدل مشابه از برلوسکونی در ایتالیا است؛ وی شباهت‌های زیادی با برلوسکونی دارد؛ یک شومن و تاجر است که به سیاست وارد شد. در نظر سنجی‌ها برلوسکونی در دور دوم نخست‌وزیری خود در ایتالیا درصد بالایی از رقبش عقب بود، ولی در آخرین مناظره‌اش یک جمله گفت که اگر من دوباره نخست‌وزیر شوم مالیات منزل را حذف می‌کنم و همین جمله فاصله را پر کرد. چنین کارهایی از ترامپ هم بر می‌آید. با استناد به عدم قطعیت، واقعاً کسی نمی‌داند ترامپ در آخرین لحظه در اکتبر چه چیزی را رو خواهد کرد؟

تغییرات در سیاست خارجی آمریکا

آیا به علت استقلال مالی ترامپ، این احتمال که تغییرات وسیع مخصوصاً در سیاست خارجی آمریکا ایجاد کند، وجود دارد؟ اگر چنین شود قطعاً تحولی عمده در سیاست خارجی آمریکا را نیز شاهد خواهیم بود. در بررسی سوابق کلینتون، برخی و از جمله کمپین ترامپ ادعا می‌کنند کلینتون بیش از اینکه به عنوان لابی اسرائیل شناخته شود، به عربستان نزدیک است و عربستان کمک‌های عمده‌ای به بنیاد کلینتون نموده است. در دوره وزارت خارجه‌اش در دولت اوباما هم ظاهراً چندین بار اختلاف عقیده با اوباما در قبال عربستان پیدا کرد. در جنگ لیبی مشهور است اوباما را ۳ زن جنگ طلب به این جنگ وادار کردند. (هیلاری کلینتون، سوزان رایس، سامانتا پاور) و اوباما چندین بار اعتراف کرد که دخالت در لیبی اشتباه بود. به هر حال امکان گرایش بیشتر کلینتون به عربستان براساس سابقه قبلی وجود دارد؛ منتهی سیاست در آمریکا پیچیدگی‌ها و اقتضانات خودش را دارد، یعنی هیلاری کلینتون سناتور یا وزیر خارجه، لزوماً با کلینتون رئیس جمهور رفتار یکسانی نخواهد داشت، نقش مشاوران ایشان نیز بسیار مهم خواهد بود. کلینتون زمانی که وزیر خارجه بود افرادی مانند دنیس راس و... را بر سر کار آورد که مخصوصاً در مورد سیاست ایران بسیار تعیین‌کننده بودند؛ دنیس راس وی چندین پیش‌بینی اشتباه و مهم راجع به ایران کرد که اعتبارش را زیر سؤال بود؛ چرا که دنیس راس متخصص ایران نبود و تخصص اصلی‌اش در خصوص فلسطین و سرزمین‌های اشغالی است. به نظر مشاورهای آینده کلینتون تا حد زیادی مواضع تندی که او در زمان وزارت خارجه‌اش داشته را تعدیل کنند. دیگر

1. black box

اینکه چون ایشان در مظان جانبداری از عربستان سعودی است به احتمال زیاد احتیاط بیشتری در تصمیماتی که به عربستان مربوط است، خواهد داشت.

نقد و نظر

○ درباره تفاوت کنوانسیون^۱ حزب جمهوری خواه و حزب دموکرات و به خصوص نقشی که نمایندگان ارشد^۲ دارند توضیح دهید. چرا با وجود اینکه رسانه‌های جریان اصلی در آمریکا از کاندیداهای این جریان حمایت می‌کردند اکنون به سمت کاندیداهایی خارج از جریان اصلی متمایل شده‌اند؟

نکته دیگر اینکه برداشت کلی من این است که دولت‌هایی که به صورت سنتی متحد آمریکا هستند، در این انتخابات از موضع کلینتون پشتیبانی می‌کنند و در بین اینها، اروپایی‌ها، عربستان و اسرائیل بارز است، ولی راشا تودی را وقتی نگاه می‌کنیم به شدت علیه کلینتون موضع می‌گیرد و بیشتر به نفع ترامپ موضع‌گیری می‌کند، این تفاوت را در چه می‌بینید؟ یک نکته دیگر درباره مسئله جذب کمک‌های مالی که به عنوان یکی از نقاط قوت هیلاری کلینتون اشاره شد، ولی با توجه به حملاتی که ترامپ علیه کلینتون داشته به نقطه ضعف وی تبدیل شده است.

● **دکتر میریوسفی:** هر چند به صورت تکنیکی جمهوری خواهان هم می‌توانند نمایندگان ارشد^۳ داشته باشند، در عمل تعداد و دایره اثرگذاری آنها در مقایسه با مجمع دموکرات‌ها خیلی کم و قابل چشم‌پوشی است و نمایندگان ارشد عمدتاً در مورد دموکرات‌ها مطرح می‌شوند. همین مسئله باعث می‌شود تا در کمپ جمهوری خواهان امکان ایجاد جریان‌های بسیار متفاوت یا خارج از جریان اصلی بیشتر باشد؛ نمونه آن روی کار آمدن ترامپ در مقایسه با ناکامی سنדרز است؛ یعنی چون نقش نمایندگان ارشد در جمهوری خواهان زیاد نیست، ترامپ سریع به حد نصاب رسید در صورتی که سنדרز را همین نمایندگان ارشد حذف کردند. به همین خاطر در جمهوری خواهان امکان ظهور و قدرت‌گیری پدیده‌هایی مثل T-party و نومحافظه‌کاران را می‌بینید و امکان روی کار آمدن جریان‌های غیر جریان اصلی بیشتر است. در مقابل نامزدهای دموکرات به ساختار موجود وفادار ترند و امکان روی کار آمدن جریان‌های غیر اصلی در آنها کمتر است. در

1. conventional
2. superdeligate
3. superdeligate

دموکرات‌ها کمتر دیده‌ایم که مثلاً جریانی مانند T-party شکل بگیرد.

در خصوص اینکه رسانه‌ها به سمت چه کسی هستند؟ باید گفت که رسانه‌ها اکثراً در شهرهای بزرگ هستند و از نظر تعداد رسانه‌های دموکرات و لیبرال بیشترند، ولی از نظر میزان اثرگذاری لزوماً این طور نیست. در آمریکا دو کمربند هاروارد و انجیل با هم رقابت دارند، مناطق ساحلی و شهرهای بزرگ و مناطق مرکزی و شهرهای کوچک و روستاها. اکثر رسانه‌ها در شهرهای بزرگ هستند و از نظر تعداد رسانه‌های نومحافظه‌کار تعدادشان کمتر است ولی ضریب نفوذشان در کمربند انجیل بسیار زیاد است.

تفاوت دیگری که ایجاد شده این است که نظریه غالب مردم از جریان اصلی پلورالیسم به نظریه غالب نخه‌گرایی تبدیل شده است و اعتماد عمومی به دولت کاهش یافته است. امروز ۸۰ درصد مردم آمریکا اعتمادی به ساختار مستقر خودشان ندارند. به همین خاطر هرچقدر رسانه‌های جریان اصلی تبلیغ کنند، مردم می‌گویند که کلینتون متعلق به تشکیلات مستقر است و ممکن است به رغم حمایت غالب رسانه‌ها به وی رأی ندهند. موضوع شبکه‌های اجتماعی هم به تحول از پلورالیسم به نخه‌گرایی کمک کرده است. راجع به مواضع دولت‌های خارجی در حمایت از نامزدها که اشاره شد به نظرم اینها در داخل آمریکا چندان تعیین‌کننده نیست. کمک‌های مالی به نامزدها و به ویژه موضوع سوپریپک‌ها هم اهمیت بسیاری در انتخابات دارد که فعلاً ثروت شخصی ترامپ این موضوع را هم با چالش مواجه کرده است.

○ برخی از ارزش‌های اساسی جامعه آمریکا در انتخابات کنونی به چالش کشیده شده است؛ یعنی از یک سو کاری که سنדרز می‌کند در واقع کار آفرین‌ها را در آمریکا از بین می‌برد و ترامپ هم با این کارش متحدان آمریکا را در دنیا نابود می‌کند، بحث این است که آمریکایی‌ها چگونه به اینجا رسیدند؟ آیا ریشه در چند دهه قبل دارد یا یکباره شکل گرفته است؟

● **دکتر میریوسفی:** ارزش‌های اصلی آمریکایی همان ارزش‌هایی هستند که جریان اصلی نمایندگی می‌کنند و در چارچوب WASP تعریف می‌شوند. وقتی که اکثریت آمریکایی‌ها اعتقاد و اعتمادی به نماینده تشکیلات مستقر ندارند و نماینده‌هایی را ترجیح می‌دهند که احساس می‌کنند متفاوت از این چارچوب مستقر هستند، به همین خاطر این ارزش‌ها هم می‌توانند دچار تغییر شوند.



○ طبیعتاً هدف ما این است که بینیم کسانی که در آمریکا بر سر کار می آیند چه تأثیری می توانند بر جمهوری اسلامی ایران داشته باشند؟ در عین حال در ایران یک نگاه این است که سیاست آمریکا مشخص است و تفاوتی ندارد که چه کسی در کاخ سفید باشد. مفروض ما این است که این برداشت شاید برخی جاها قدری خدشه دار شود؛ یا می توان اینگونه نیز طرح کرد که بین افرادی که در کاخ سفید هستند و سیاست‌هایی که اعمال می کنند پیامدهای متفاوتی در جهان خواهند داشت و عملاً برای ما هم می تواند فرصت‌ها و تهدیدات بیشتری را فراهم کند، در واقع یک نگاه نسبی به سیاست آمریکا در مقابل ایران داریم و اینکه ترامپ یا کلینتون باشد ممکن است پیامدهایش متفاوت باشد، از این منظر باید دید که این پیامدهای متفاوت چیست؟

مفروض دوم این است که جمهوری اسلامی ایران می تواند در نقش بازیگر ظاهر شود (منظور بازیگری در انتخابات آمریکا نیست) و می تواند مانع برخی از تهدیدات یا افزایش تهدیدات شود؛ شناخت این پیامدها می تواند برای ما امکاناتی را فراهم کند که قبل از وقوع حادثه در واقع اقدامات اولیه‌ای را انجام دهیم که این مسئله می تواند برای ما مفید باشد. در خصوص آمریکا سؤال جدی این است که انتخاب کلینتون بیشتر به نفع جمهوری اسلامی ایران است یا ترامپ؟

● **دکتر میر یوسفی:** به نظر می آید خانم کلینتون تنها نماینده جریان اصلی از هر دو حزب است، از این بابت به نظرم وی گزینه اصلی خواهد بود و پیش‌بینی سیاست خانم کلینتون بسیار راحت‌تر از ترامپ است چون هم جریان اصلی است و هم سابقه سیاسی دارد و در این جریان اصلی متعهد به ساختارهای سیاست آمریکاست. کلینتون درباره ایران طبیعتاً سیاست بسیار متفاوتی از اواما در پیش خواهد گرفت ولی نه در مخالفت با سیاست اصلی دولت دموکرات؛ یعنی کلینتون تعهدی دارد و آن این است که نمی تواند دولت اواما را نفی کند چون از همان حزب است، از این بابت شاید بتوانیم از اکنون شاهد باشیم که چگونه کلینتون می گوید «برجام را اجرا خواهیم کرد»، چون میراث حزب دموکرات است. به نظرم کلینتون پای‌بندی بیشتری به میراث اواما خواهد داشت ولی طبیعتاً چون «زن» است، زن‌ها نشان داده‌اند که در عرصه سیاست برخلاف مردان معمولاً مشت آهنین دارند و به خاطر اینکه در معرض اتهام

ضعیف بودن قرار نگیرد. طبیعتاً محکم‌تر برخورد خواهد کرد. استفاده از قدرت یا زور را بیشتر در دستور کارش قرار خواهد داد، طبیعتاً به دلیل این ویژگی به مباحث حقوق بشری در ایران توجه بیشتری خواهد کرد و به خاطر تسلطی که بر سیاست خارجی دارد به نظرم سیاستش با کمپینی که اکنون در پیش گرفته، تفاوت چندانی نخواهد داشت. در خصوص تفاوت سیاست خارجی اش با اواما که بسیار جزئی است، گفته است که درباره سوریه سعی می کنم یک منطقه پرواز ممنوع ایجاد کنم ولی سیاست آمریکا را تغییر نخواهم داد، سیاست آمریکا همین است که امروز است، ولی سعی خواهیم کرد که عملیات‌های ویژه را در سوریه و در منطقه تقویت کنم، یا داعش را به عنوان دشمن اصلی آمریکا می دانم و در سیاست خودش اشاره کرد که من در اولین قدم به فکر نابودی داعش خواهم بود. کلینتون در سیاست خارجی بسیار ماهرانه عمل می کند. به دلیل سابقه خانم کلینتون و تسلطی که بر سیاست خارجی دارد بسیار دقیق صحبت می کند و نقطه مقابل او ترامپ است که از همه چیز می گوید و هر روز می تواند برخلاف آنچه گفته، عمل کند و در آینده اگر پشت فرمان سیاست خارجی کاخ سفید قرار بگیرد طبیعتاً نظرات متفاوتی ارائه خواهد داد.

○ سازمان‌های صهیونیستی و لابی‌های اسرائیلی تاکنون از ترامپ به‌رغم اینکه شاید سخت‌گیری بیشتری دارد، حمایت نکردند، موضع رسمی‌شان اگر یک تحلیل محتوایی شود این است که به سمت کلینتون گرایش دارند و در همان موضع رسمی اسرائیل و همین‌طور در لابی‌ها این مسئله وجود دارد اما جدا از موضعی که وجود دارد آیا واقعاً می توان آنها را جزو همان تشکیلات مستقری بگذاریم که درباره‌اش صحبت کردید؟ منظورم جهت‌دهی به افکار نیست، آنها خودشان یهودیانی هستند که در اقلیت‌های مختلف و جوامع یهودی مختلف، عضو هستند و عضو بودنشان باعث جهت‌دهی به افکارشان می شود. مسئله‌ای که وجود دارد سرمایه‌هایی است که در دسترس کاندیدها قرار داده می شود و همین امروز هم یهودیان سرمایه‌دار اعلام می کنند که از کلینتون در مقابل ترامپ حمایت می کنند و بیشتر سرمایه‌داران در حال حاضر به کلینتون روی آورده‌اند، آیا می توان گفت که این لابی‌های صهیونیستی دست‌قدرتمند را در انتخابات دارند؟ و اگر اینگونه است از چه طریقی؟



● **دکتر میریوسفی:** راجع به اینکه چرا لابی‌های اسرائیلی و صهیونیستی تا این حد قدرتمندند؟ یک بحث مهم از نفوذ یهودی‌ها و اسرائیل، بحثی که در ایران به آن چندان پرداخته نشده، بحث انجلیکن‌هاست؛ کلیسای انجلیکن یک کلیسای مرتبط با تشکیلات مستقر است یعنی اینها بخشی از پروژه مک‌کارتیسم در دهه پنجاه میلادی هستند؛ زمانی که اینها می‌خواستند با کمونیسم مبارزه کنند به این نتیجه رسیدند که به هر حال مذهب مرسوم و متعارف چندان نمی‌تواند مانع کمونیسم شود و انجلیکن‌ها گروهی بودند که با ورود برخی عناصر مذهب یهود پدیده‌ای مانند بهائیت یا بابت که به هر حال باعث شد تا ارتباط ارگانیک مذهب یهود و مذهب مسیحی در آمریکا رشد و نضج یابد. دهه ۸۰ هم آیک ۱ فعالیت‌هایش را بسیار زیاد کرد و چند نماینده در آن دوره که به هر حال مواضع خوبی نسبت به اسرائیل نداشتند نتوانستند در انتخابات کنگره پیروز شوند و بعد از آن آیک نقش و دست بالا را در انتخابات آمریکا از اواسط دهه ۸۰ پیدا کرد. نکته‌ای که باید توجه داشت این است که رژیم اسرائیل ادعا می‌کند که هیچ‌گاه نگران سیاست‌های آمریکا نبوده است؛ چون ابزارهای خود را برای اعمال نفوذ دارد. با این حال اتفاقی را که در سال ۲۰۱۲ رخ داد نباید از نظر دور داشت، رودرویی آشکار نتایهاو و اوباما و طرفداری او از رامن‌ی که بی‌سابقه بود، اسرائیلی‌ها هیچ‌گاه از هیچ کدام از کاندیداها در داخل آمریکا حمایت نکردند و در این خصوص رامن‌ی و اوباما یک استثنا برای اولین بار بود.

اتفاق مهم دیگری رخ داد و آن این است که در داخل آمریکا دو اسطوره و باور عمومی راجع به آرای یهودیان آمریکایی بود که هر دو در انتخابات ۲۰۱۲ در هم شکست. یکی از آنها این بود که هیچ رئیس‌جمهور دموکراتی در آمریکا با کمتر از ۷۱ درصد آرای یهودیان آمریکا نمی‌تواند انتخاب (elect) یا انتخاب مجدد (re-elect) شود، کمترین آمار مربوط به آقای کارتر در سال ۱۹۷۶ بود که ۷۱ درصد یهودیان آمریکایی به وی رأی دادند. آرای وی در دور دوم به ۴۵ درصد سقوط کرد و رأی نیاورد. اوباما در دور اول در سال ۲۰۰۸، ۷۸ درصد رأی یهودیان آمریکایی را آورد و در دور دوم برای اولین بار موفق شد اولین رئیس‌جمهور دموکراتی باشد که با ۶۸ درصد آرای یهودی‌های آمریکا مجدداً انتخاب شود؛ یعنی آن اسطوره‌های

1. Aipac

که ساخته بودند که هیچ رئیس‌جمهور آمریکا به خصوص دموکرات‌ها بدون ابراز ارادت به اسرائیل نمی‌تواند انتخاب شود، شکست.

دومین اسطوره، بحث موضوع واحد بودن یهودی‌های آمریکا بود، چون می‌گفتند یهودی‌های آمریکا فقط به یک موضوع در رأی دادن و مهم‌تر از آن کمک‌های مالی توجه می‌کنند و و آن هم مسئله اسرائیل است و هر کسی با اسرائیل مشکل داشته باشد به او کمک مالی نمی‌کنند. ولی کمک‌های مالی که از جانب یهودی‌ها به اوباما در سال ۲۰۱۲ شد، قابل توجه بود؛ یعنی هرچند جوانان یهودی رأی کمتری به وی دادند ولی کارآفرینان و صاحبان ثروت یهودی کماکان کمک‌های مالی بیشتری به وی کردند که نشان می‌داد بیش از اسرائیل نگران وضعیت و آینده کسب و کار خود می‌باشند. به هر حال این دو اسطوره در انتخابات ۲۰۱۲ شکسته شده و به همین خاطر به نظر می‌رسد که شاید ۲۰۱۲ نقطه عطفی از این نظر باشد و طرفداری از رژیم اسرائیل به شدت دوره‌های قبل نباشد.

در رابطه با سؤال دیگر، جمله‌ای از آقای حیم سابان نقل شده برای اینکه در آمریکا بتوانید سیاست‌سازی به نفع رژیم اسرائیل کنید باید دو ویژگی را دارا باشید:

۱. داشتن موسسات پژوهشی Think Tank

۲. داشتن رسانه‌های اصلی.

سابان هر دو مورد را انجام داد و علاوه بر خرید سهام فاکس نیوز و بعد از آن یونی ویزن، سابان سنتر را نیز راه اندازی کرد. برای این کار وی به خوبی با ساختار تصمیم‌سازی در آمریکا نیز آشناست.

متأسفانه لابی‌های رژیم اسرائیل با این مکانیسم به خوبی آشنا هستند و می‌توانند تأثیر عمده‌ای بر این تصمیمات و طرح‌ها بگذارند.

○ این احتمال که ترامپ انتخاب شود وجود دارد و این نشان‌دهنده این است که اولاً اگر بحث را هویتی ببینیم، به هر حال، یک مرد، سفیدپوست پروتستان انگلوساکسون نماد هویت آمریکا بوده است؛ اگر این به گونه‌ای خیزشی است علیه هویت دیگر و ترامپ انتخاب شود، این نشان‌دهنده این است که آمریکا به سمت نزاع هویتی و رویه‌ها و پاکسازی هویتی می‌رود که این نتایج خاصی دارد؛ یکی از نتایج این است که آمریکا از این به بعد بیشتر درگیر مسئله درونی خواهد

2. single issue



بود تا اینکه بخواهد دخالت خارجی را در دستور کارش قرار دهد. این از رویه‌های همیشگی حزب جمهوری خواه بود. حزب جمهوری خواه در سیاست خارجی به نوعی به سمت مداخله‌گرایی پیش می‌رود آن هم در این صحنه؛ در برابر کلینتون که به نظر می‌رسد مداخله‌گرایی در سیاست خارجی را در صدر کار خود قرار داده است. بحث دیگر این است که آیا کاندیدا شدن ترامپ از حزب جمهوری خواه به این معنا نیست که آن ظرفیت گفتمان محافظه‌کاران در داخل حزب جمهوری خواه آمریکا به پایان رسیده و دیگر جایی برای جذب مخاطب ندارد. آمدن ترامپ و احتمال پیروزی او نشانه چیست؟

ابهامی که وجود دارد این است که ترامپ تهیه کننده یک برنامه تلویزیونی و مجری آن بوده و به لحاظ بیننده، برنامه موفق‌تری بوده است و از طریق همین برنامه بسیار سرمایه دار شده است؛ در سابقه حزب جمهوری خواه، ریگان نیز هنرپیشه بوده ولی ریگان هم شعارهای انتخاباتی اش و هم تیمش مشخص بود؛ هر چند در سیاست تجربه چندانی نداشت ولی تیمی شناخته شده در سیاست خارجی داشت. در خصوص ترامپ نمی‌توان چنین ادعایی کرد. اگر اینگونه نباشد آمریکا در دوره‌ای دچار آزمون و خطا در سیاست‌گذاری خواهد بود. اگر ترامپ اطرافیان خاصی نداشته باشد هر چقدر هم از ظرفیت‌های درون حزب جمهوری خواه هم استفاده کند کم است چون با آنها رقابت بسیار شدیدی دارد و بسیاری از آنها می‌گفتند به ترامپ رأی نمی‌دهیم.

آیا ایران از فاصله برجام تا انتخابات آمریکا فرصت بزرگی را از دست داده است؟ اگر اینگونه باشد آسیب‌پذیری خودمان را در برابر هر کدام از کاندیداهایی که بر سر کار می‌آیند کاهش داده‌ایم، یعنی جمهوری اسلامی می‌توانست آسیب‌پذیری خودش را در برابر کلینتون و ترامپ نیز کاهش بدهد ولی اکنون باید پیش‌بینی کند که در صورت روی کار آمدن هر کدام از این دو نامزد چه اتفاقاتی خواهد افتاد؟

○ با فرض انتخاب هر کدام از این دو کاندیدا برجام چه سرنوشتی خواهد داشت؟ و با توجه به انتخابات سال آینده ما، چه راهبردهایی را می‌توان برای کم کردن پیامدهای منفی این مسئله پیشنهاد داد؟

● **دکتر میر یوسفی:** با توجه به جامعه سیاسی آمریکا، پیش‌بینی خصوصاً در زمان انتخابات بسیار مشکل است

و آمریکا دارای جامعه سیاسی پویایی است و عدم قطعیت موضوعی است که در همه تحلیل‌های ما باید به آن بسیار توجه شود. شاید اگر کلینتون بر سر کار بیاید، تبعات قابل پیش‌بینی تری داشته باشد؛ چرا که کسی نمی‌تواند ترامپ را پیش‌بینی کند که آیا مدافع یا دشمن تعامل با ایران است؟ کسانی هم که از ترامپ در خارج از آمریکا حمایت می‌کنند فکر می‌کنند که وی یک شخصیت ضد ساختار مستقر در آمریکاست و به قدرت آمریکا لطمه می‌زند و این را به نفع دشمنان آمریکا ارزیابی می‌کنند. روی مخالفان و حمایت‌کننده‌های ترامپ نیز نمی‌توان حساب کرد. مسائل بسیار پیچیده‌تر از این است که بتوان روی شعارهای انتخاباتی و برخوردها و حتی عملکرد اوایل یک رئیس جمهور تأکید کرد؛ مثلاً اگر سیاست اواما را در قبال انگلیس در دو سال اولش با شش سال بعدی مقایسه کنید به خوبی متوجه این موضوع خواهید شد.

آنچه اکنون ذهن همه ما را مشغول کرده، این است که برجام چه می‌شود و چه راهبردی در قبالش باید داشته باشیم؟ فرمایش مقام معظم رهبری راهبرد حساب شده و مناسبی است که فرمودند اگر برجام را رئیس جمهور آینده آمریکا پاره کند، ما آن را آتش خواهیم زد. برجام توافقی نیست که ایران برای آن درخواستی کرده باشد یا لزوماً تحت فشار مجبور به پذیرش آن شده باشد. برجام یک توافق برد-برد است. ساختار مستقر آمریکا به این نتیجه رسیده بودند که به چنین تفاهمی نیاز دارد. شاید از مهم‌ترین مزایای برجام این بود که مقام معظم رهبری اشاره فرمودند که اگر حتی برجام به نتیجه نهایی نرسد، تجربه برجام نیز واقعاً برایمان ارزشمند است. یکی از این تجربه‌ها درک خوبی است که امروز از سیاست داخلی آمریکا و پیچیدگی‌هایش در داخل ایران ایجاد شده است. تا قبل از برجام گفتمان غالب در ایران این بود که کل سیاست آمریکا و حتی غرب، پلیس خوب و پلیس بد در برابر ایران است، با این حال در خصوص برجام، اکثریت مقامات ایرانی به این نتیجه رسیدند که اختلافات داخل کنگره غیرنمایشی و واقعی بوده است. با این حال همان زمان هم اعلام شد که دولت آمریکا مسئول تعهدات بین‌المللی خود است و مشکلات داخلی نمی‌تواند رافع مسئولیت‌ها و تعهداتش باشد.

